

تفسیر از کیت ؟ آیا راستی راستی دانش آموزان استعداد ندارند
و نمی خواهند چیزی یاد بگیرند ؟ آیا برنامه دس طوری هست که جوانان
را به طرف خود جذب کند و خواه ناخواه آنها را به کشش و کوشش وا دارد ؟
یا برعکس است و دانش آموزان را از هر چه درس و مدرسه است بیزار
می کند و فقط مثنی محفوظات بوج و کهنه عرضه می دارد ؟ آیا معلم خوب
و درست و حسابی داریم ؟ و اگر داریم آیا سازمان دبیرستانها و ادارها
طوری هست که ایشان را به چیزی بگیرند و میدان فعالیت برایشان باز
باشد ؟ یا برعکس است و بند و بستها و رفیق بازیها و تبعیضهای روح آزار
و گندم نمایها چندتا معلم درست و حسابی را هم مأیوس و مفلوک از میدان
درمی برد. و کوچکترین امکان کار و کوشش برایشان نمی گذارد ؟

نقص کار در کجاست ؟

تفسیر از کیت ؟

بر سر آنیم که گرز دست بر آید ، اینهمه را حلاجی کنیم . تو و ما .
تو که داش آموزی و فقط يك روی سکه را می بینی و نویسنده ما که معلم
است و تقریباً هر دو روی آن را می بیند .

اگر بتوانیم پرسشهای بالا را پاسخ گوئیم و رگ وریشه مشکلات را
عیان کنیم کار بزرگی کرده ایم و آنوقت پس از تشخیص بیماری ، می توان
داروی مناسب آن را زود نام برد ، اگرچه دارویی کمیاب باشد و به دست
آوردنش صدبار مشکلتر از شیر مرغ و جان آدمیزاد .

از این رو سخن ما لاجرم درباره شاگرد و معلم خواهد بود و آنچه
مربوط به این دو می شود از هر باب .

پند و موعظه‌ای در کار نخواهد بود. «بر نامه شادی و امید» راه نخواهیم
انداخت. معلم اخلاق هم نخواهیم بود. مثل يك ناظر عاقل و متفکر همه
چیزها تماشا خواهیم کرد و خواهیم شناخت.

پس تو ای دانش‌آموز عزیز! حالی قلم برگیر و آنچه می‌آزاردت
معلوم ماکن. از درس و معلم و مدرسه و ناظم و تفریح مدرسه و بیرون و
سرگرمیهایی که داری یا می‌خواهی داشته باشی و نمره و امتحان و هر چه
در دل داری.

ترس، اینجا دیگر کلاس و مدرسه نیست که آقای ناظم تر که‌ای در
دست درک‌مین تو باشد که حتی لب‌به‌خنده‌ای نکشایی که مبادا نمره «اخلاق»
ترا صفر بدهد.

دانش‌آموز، با توایم.

همین حالا قلم برگیر و احوال باز نما تا دست به‌کاری زده باشی که
بیکار نمی‌توان نشستن. منتظر نامه‌هایت هستیم. والسلام.



آقای م. ن. دانش‌آموز دبیرستان ضمن نامه پرمهری نوشته‌است
من نمی‌دانم فایده درس تاریخ چیست. حفظ کردن وقایع زندگی فلان
پادشاه و بهمان سردار و آن همه تاریخ تولد و مرگ چه گرهی از کار ما
خواهد گشود؟

پیش از پاسخ دادن به آقای م. ن. دو چیز باید روشن شود: اول اینکه
خیلی چیزها هستند که وقتی پایشان به دیوارها می‌رسد، دگرگون می‌شوند و
اصالت و وظیفه خود را از دست می‌نهند. چنانکه سینما و تئاتر در دیار ما

تثبات سینه نفع و سرگرمی و وقت گذرانی دلبرد . حالا چرا این طور می شود ،
خود بحث جداگانه ای است . مواد درسی دبیرستانها هم از این دگرگونی محفوظ
نمانده اند . در دبیرستانهای ما تنها ادای « کار دستی » را در می آورند ،
محتس اینک گفته نشود دبیرستانها فقط ذهن را از محفوظات پر می کنند و عملاً
هم کاری جز این ندارند . بدینسان از تاریخ و دیگر مواد درسی فقط صورت
ظاهر و تصویر مسخره ای باقی مانده . باید دانست که درس تاریخ نه
این است که آقای م . ن . تصورش را دارد . در جای خود بحثش به میان
خواهد آمد .

دوم اینکه هر کاری و اقدامی يك هدف دارد و يك وسیله یا ابزار .
هدف چیزی است که ما در طلب آنیم و می خواهیم بدان برسیم . وسیله
یا ابزار چیزی است که ما را کمک می کند تا به هدف برسیم و بی آن کاری
از پیش نمی رود .

انسانهای اولیه می خواستند شکم خود را سیر کنند (هدف) و با
سنگهای تراشیده و چماق (وسیله و ابزار) به شکار می پرداختند . صاحب
يك کارخانه می خواهد هر چه بیشتر سود ببرد (هدف) پس ماشینهای با
تولید بیشتر نصب می کند . بر ساعات کار کارگرها می افزاید ، مزد کارگرها را
پایین می آورد و به جستجوی بازار فروش می پردازد (وسیله و ابزار) ، مثالهای
متعددی می شود آورد .

يك مثال هم از خودمان بیاوریم : هدف تحصیلات چهار ساله ابتدایی
دبستان از طرف وزارت آموزش و پرورش چنین بیان شده : « هدف تعلیم و
تربیت در این دوره عبارت است از پرورش کامل و متعادل قوای بدنی ، ذهنی ،

عاطفی و اجتماعی به طوری که طفل از هر طبقه‌ای که باشد فرد مفید و
سعادتمند برای خود و جامعه بار آید. (مقدمه در برنامه تحصیلات چهار سال
اول ابتدایی) ابزار کار در اینجا عبارت است از مواد مختلف درسی و
معلم و هر آنچه به کار این دو مربوط می‌شود.

این را داشته باشید، باز به همینجا برمی‌گردیم. هدف و وسیله باید
مناسبت کامل داشته باشند. مثلاً اگر می‌خواهیم بخت بام برویم (هدف)
نمی‌توان قندان را وسیله قرارداد، ابزار مناسب این هدف تردبان است.
در زمستان برای گرم شدن (هدف) بخاری و کرسی (ابزار مناسب) لازم
است. تاریخ هرگز نشان نداده است که کسی با بند و موعظه و دعا و
نذر و نیاز گرم بشود.

امروز عصر فضاست. می‌خواهند به ستارگان راه پیدا کنند، هدف
سخت دست یافتنی می‌نماید. اما اگر بتوان ابزار مناسب آن را ساخت
می‌شود گفت که تقریباً هدف در دسترس قرار می‌گیرد. یعنی پیدا کردن
ابزار مناسب تقریباً همان رسیدن به هدف است.
بازگردیم به مدرسه و درس و مشق.

اکنون این سؤال پیش روی ماست که آیا مدرسه‌ها برای رسیدن
به هدف خود وسیله لازم و مناسب را دارند؟ آیا راسنی راسنی مدرسه‌ها
حس می‌کنند که باید هدف و ابزار مشخص و مناسب هر طبقه و قابل اطمینان داشته
باشند؟ روش‌تر و محدودتر صحبت کنیم. آیا مدیران دبستانها و دبیرستانها
خود ایمان دارند که به هدف معینی برسند؟ اصولاً هرگز دیده شده است که
چنین فکری به مغز آنها برسد؟

باز اینها را داشته باشیم تا برگردیم .

ابزار و وسیله بدخودی خود مفید یا زیان آور نیست. ابزار بدخودی خود چیزی نامربوط و مستقل از سود و زیان است. اما هنگامی که مالک و صاحب و به کار اندازنده ، پیدا می کند و به کار می افتد ، سودمند یا زیان آور می شود و با محیط دور و بر خود بستگی پیدا می کند. پس برای مانعیت مهمتر این است که در احوال صاحب ابزار مطالعه کنیم و ببینیم جدکسی ابزار را به کار می اندازد و به چه نیتی . آیا برای نفع شخصی و سودجویی (هدف) فلان چیز را وسیله و ابزار می کند یا راستی راستی هدف عالی را دنبال می کند ؟

مثال می زنم :

يك كارد (ابزار) ناوقتی در گنجه است و کسی به آن دست نزده چیز بی سود و زیانی است اما وقتی بچه خردسالی آنرا به دست می گیرد که بازی کند ، ابزار زیان آور می شود و با جان و سلامت کودک بستگی پیدا می کند. حالا اگر همین کارد را مادر بچه به دست بگیرد که مثلا سبب زمینی پوست بگیرد و غذا بپزد ابزار مفیدی می شود و بازندگی افراد خانه بستگی پیدا می کند .

مثال دیگر :

شکافتن اتم به خودی خود سود و زیانی عاید بشر نمی کند . اما هنگامی که دولت آمریکا در جنگ بین المللی دوم بمب اتمی را وسیله قرار داد و مردم هیروشیما را کشتار کرد اتم بلایی خانمانسوز به حساب آمد . حالا اگر از همین نیروی اتم مثلا در تولید برق و معالجه امراض استفاده

شود نعمتی بی نظیر نامیده خواهد شد .

مثال دیگر :

جنگ و جهاد و آدمکشی به خودی خود و ناوقتی که کسی یا گروهی یا مملکتی آنرا ابزار نیل به خواستهای خود نکرده است چیز بی ربط و بی تفاوتی است . سرمایه داران بزرگ آلمانی و آتش افروزان جنگ‌های هیتلری آنرا وسیله رسیدن به هدفهای ضدانسانی و استثمارگری خود قرار دادند و جنگ تنفر همه را برانگیخت، اما بابت خرم‌دین و ستارخان (در ایران)، آبراهام لینکلن (در آمریکای قدیم) و پیغمبر اسلام (در عربستان) و دیگران و دیگران در دورها و نزدیکها جنگ و جهاد را برای حفظ خوشبختی انسانها وسیله کردند و تمایل همه را به جنگ برانگیختند و جنگ ضامن خوشبختی و آزادی میلیونها انسان شد .

مثالهای فراوان دیگری از همین شهر تبریز می‌توان آورد. از این کفشهای ماشینی و کتابهای تهوع‌آور و رنگین‌نامه‌های هفتگی عوام فریب بگیر تاسینماهای بی حساب و کتاب و فیلمهای مزخرفی که نمایش می‌دهند . هر کدام اینها ابزاری است در دست شخصی یا اشخاصی و حتماً برای هدفی .

نتیجه می‌گیریم که مطالعه در احوال و نیت و هدف صاحب ابزار مهمتر از خود ابزار است . نباید زود فریفته ظاهر عام المنفعه ابزار شد، باید دید چنین ابزاری به دست چه کسی و چرا به کار می‌افتد چون روشن کردیم که يك ابزار ممکن است بنا به قصد و نیت دارنده خود مفید یا مضر شود . حرف دیگر اینکه وسیله و ابزار نمی‌تواند ثابت و بی‌تغییر بماند . هرگاه

شرایط محیط کار ابزار و بستگیهای آن تغییر کند، ابزار هم باید تغییر کند و گرنه درهم می‌شکند و دارنده‌اش از پا درمی‌آید. مثال بزیم: مردی برای گذران زندگی (هدف) بر سر کوچه‌ای دکان بقالی (وسیله) باز می‌کند. دو سالی درآمد خوبی دارد. بعد یکی دیگر می‌آید و در طرف دیگر کوچه دکان بقالی باز می‌کند. سال بعد سومی می‌آید و این کار را می‌کند. آیا فکر می‌کنید که بقال اولی باز هم در آمد سابق را خواهد داشت؟ مسلم است که جواب منفی است. بقال اولی مجبور است که با شرایط سر کوچه را تغییر دهد (مثلاً کاری کند که دو نفر بعدی دکانشان تخته شود و کوچه به حال خود برگردد) یا کاری دیگر (وسیله‌ای دیگر) برای گذران زندگی پیش گیرد.

درس و مدرسه و هدف و ابزار آنها هم از این قاعده برکنار نیست. اکنون باید پرسید که آیا مؤولان فرهنگ ما از این قاعده باخبر هستند و هرگز شده است که نتیجه کارشان را بررسی کنند و به فکر عوض کردن ابزار کاریقتند و آنها را با زمان و مکان سازگاری دهند؟

با این مقدمات به آسانی می‌توان به پرسش آقای م. ن. در مورد فایده یازیان درس تاریخ جواب داد. به نظر من تاریخ یکی از ابزارهای کار آموزش و پرورش است و باید دید به دست چه کسی به کار می‌افتد و چه وقت ابزار مفیدی می‌تواند باشد.

گفتیم که دانستن نیت صاحب ابزار مهمتر از شناختن خود ابزار است. يك ابزار ممکن است در دست دو فرد (حتی در يك مكان و در يك زمان منتها با اهداف و نیت‌های مختلف) مضر یا مفید و انسانی یا غیر انسانی واقع شود.

بعد به اینجا رسیدیم که درس تاریخ یکی از ابزارهای آموزش و پرورش است. حالا باید ببینیم که این ابزار در دست کجاست و ابزار چه هدفی است. این راهم بیفزاییم که همیشه هدف اظهار شده از طرف دارندة ابزار صادق نیست و ممکن است خود «هدف اظهار شده» مشروع، ابزار رسیدن به هدف پست و غیر مشروع دیگری باشد. مثلاً یک رباخوار ممکن است صد بار قسم بخورد که قصدش خدمت به مردم مقروض و نجات دادن آنها از ورشکستگی است. اما طرز کار و بی‌اصالتی عمل او همواره گویاست که فلان ربا خوار قصدی جز مال اندوزی و پولپرستی ندارد. تنها برای اینکه آدم پست و پولپرستی نتوانندش، اظهار می‌کنند که هدفی انسانی و مشروع دارد.

ظاهراً هدف درس تاریخ و علوم اجتماعی مثلاً در دوره اول دبیرستان این است که دانش‌آموز علاقمند به امور اجتماعی بار آید و مفهوم آزادی و قیود آن را بداند و با قبول مسؤلیت در محیط دبیرستان و شرکت در فعالیتهای دسته‌جمعی، فرد مفیدی برای جامعه باشد. دانش‌آموز باید توجه به این مطلب نماید که با هزاران پیوند با سایر افراد جامعه پیوند دارد. (نقل از «برنامه تحصیلات دوره اول متوسطه»)

نخست به محیط دبیرستان توجه می‌کنیم که تحقیق کنیم تا معلوم شود که آیا ترکیب و سازمان دبیرستان و طرز کار و سطح دانش‌مؤولان آن اصولاً چنین هدفی را تعقیب می‌کند یا در پی هدف دیگری است و یا خود هدفی در کار نیست و هر که به فکر خویش است؟ بعد نتیجه‌ای را که از این تحقیق به دست می‌آید، در بیرون از دبیرستان و جامعه تعمیم دهیم و آنوقت صداقت یا ظاهر سازی «هدف اظهار شده» برنامه‌های تحصیلی روشن می‌شود. در

هدف اظهار شده، بالا چند مفهوم پرارج و عمیق گنجانده شده: دانستن مفهوم آزادی و قیود آن، قبول مسؤولیت، شرکت در فعالیتهای دسته جمعی، پیوستگی با افراد جامعه و... بایک نظر به ترکیب و حاصل کار دبیرستانها معلوم می شود که تعدادی شرایط «بیرونی و درونی»، دبیرستانها را روز به روز از آن هدف اظهار شده، دور می کند. چنان که حاصل نهایی دبیرستانها تعداد زیادی دیپلمه است که نه فرهنگ قابل ملاحظه ای دارند (دیپلمه های عزیز از این صراحت کلام صادقانه ما نباید برنجند) و نه چیزی از آن «هدف اظهار شده» سر در می آورند و نه کاری غیر از پشت میز نشستن یاد گرفته اند (چند تا استثنای انگشت شمار را کنار می گذارم). بعد تعدادی از این دیپلمه ها از زور یکاری و ناچاری می آیند به ترتیب آموزگار و مدیر و ریس دبیرستان و ریس فرهنگ می شوند و آنوقت معلوم است که رطب خورده منع رطب چون کند. و این سان يك مدار بسته تولید می شود. بدین معنی که آن کس که امروز زیر دست مسؤولان مسؤولیت شناس و بی هدف دیپلم بار می آید، فردا خود جای مسؤولان سابق را می گیرد، البته مسؤولیت شناس تر و بی هدف تر از مربی خود - تا او هم دیپلمه های مسؤولیت شناس تر و بی هدف تر و بی فرهنگ تر از خود بار آورد و رها کند.

رفتار خشن و غلط آقای ناظم دبیرستان از خود راضی و بی خبر از آموزش و پرورش، ریخت و پاشها و بندوبستها و دسته بندیهایی که همه روزه جلو چشم دانش آموز در محیط دبیرستان صورت می گیرد، وضع اسفنا انگیز امتحانات و هیاهوی بسیار بر سر هیچ و پوچ در هر درس و امتحان و جلسه، بی اعتنایی دبیرستان به وضع داخلی و تربیت قبلی دانش آموزان، نبودن

تفریحات و سرگرمیهای لازم و مفید در خارج از مدرسه ، یکارگیها و وانگاریها و کونه فکریها و ابتدال و پستیهای که از در و دیوار شهر می بارد و ... همه عاملهایی هستند که دیلمه‌های آن چنانی بار آورند .

بایک نظر به محتوی کتابهای درسی نیز می توان دریافت که هدف اظهار شده ، محض خالی نبودن عریضه است . مثلا بگیری کتابهای قرائت فارسی را که محتویشان فقط برای انباشتن ذهن است و دورنگهداشتن اذهان از آنچه در دور و بر می گذرد ، و فاصله انداختن میان دانش آموز و شاعران و نویسندگان زمان خود . یا بگیری کتابهای جغرافیا را که هیچ جای پایی از آن همه تغییرات که در تقسیمات سیاسی کره زمین در این چند سال آخر روی داده ، در آنها نمی یابید . دانش آموزان و حتی دانشجویان از نقشه‌هایی استفاده می کنند که سالها پیش رسم شده و از آن تاریخ به بعد دهها کشور تازه استقلال یافته اند .

دوستی می گفت که همین دو سه ماه پیش در دانشکده حقوق تهران در منابع درسی و کلاسی ما عراق هنوز مستعمره انگلستان معرفی می شد . این سرنوشت «هدف اظهار شده» در داخل دبیرستان است . تو خود حدیث مفصل بخوان ...

در صحبت از ماهیت و شایستگی معلمان تاریخ دوباره به اینجا بر می گردیم . حال جای آن است که بینیم «تاریخ» خود چیست و از چه صحبت می کند .

می دانیم که هر چه در عالم است متحرك و متغیر است و چیز ثابتی نمی توان نام برد . کره زمین می چرخد و همراه آن هر چه روی زمین است .

بعلاوه ذرات تشکیل دهنده اجسام با سرعت فوق العاده پیوسته در حرکتند .
بنابراین هیچ چیز از نظر زمانی و مکانی همان نیست که يك لحظه پیش
بود و يك لحظه بعد هم چیز دیگری خواهد بود . بدین ترتیب در عالم
هر چیز گذشته و حال و آینده دارد . « آینده » بی وقفه « حال » می شود و « حال »
جزو گذشته .

از طرف دیگر هر چه در عالم هست با چیزهای دیگر رابطه های
بسیار نزدیکی دارد ، از آنها اثر می پذیرد و در آنها تأثیر می کند .
مثال : يك الاغ و يك گیاه از اتمهای بی شمار ساخته شده اند و
رابطه و شباهت بسیار نزدیکی دارند و در زندگی یکدیگر مؤثرند . گیاه
مواد غذایی الاغ را تأمین می کند و الاغ مواد غذایی گیاه را .

شاید بتوان گفت که : ما مجموعه تغییرها و تأثیر و تأثر و بستگیها
و روابط يك چیز با اشیا و محیط دور و بر خود در زمانها و مکانهای مختلف
را سرگذشت و تاریخ آن چیز می گوئیم . بلافاصله باید افزود که مطالعه در
احوال يك چیز یا پدیده یا شخص ، اگر همه جانبه نباشد نادرست
و گمراه کننده خواهد بود . اصولاً در احوال يك چیز دو گونه می شود
مطالعه کرد :

۱ - به طور مجرد و ساکن و بی آنکه روابط آنها با محیط در
نظر بگیریم .

۲ - در حال حرکت و تغییر پذیری و با در نظر گرفتن روابط
آن با محیط .

نگفته پیداست که فقط طرز دوم مطالعه‌ای علمی و دقیق است و به نتایج درستی خواهد رسید .

دو مثال: ۱ - باران می‌بارد و خانه‌ای بر سر ساکنانش فرومی‌ریزد. می‌خواهیم ببینیم چرا چنین می‌شود .

تحقیق به‌طریقه اول: بارندگی زیاد و غفلت ساکنان خانه از تعمیر آن باعث ویرانی و مرگ آنها شد .

تحقیق به‌طریقه دوم: مرد خانه را تعمیر نکرده بود . چرا؟ پول نداشت . چرا؟ بیکار بود . چرا؟ تا چند سال پیش درشکهرانی می‌کرده، بعد تا کسی و اتوبوس باب روز شد و تان این بابا هم آجر شد و خودش خانه نشین . چرا کار دیگری پیش نگرفت؟ مگر فرزندی نداشت؟ چرا در جاهای دیگر بارندگی زیاد خانه‌ها را بر سر مردم خراب نمی‌کند؟ چرا دیگران کمکش نکردند که تعمیر کنند؟ چرا به‌موقع تغییر مکان نداد؟ چرا... چرا ... و دهها چرای دیگر .

۲ - در تاریخ می‌خوانیم که انوشیروان مزدک و پیروانش را کشت . می‌خواهیم مطالعه کنیم که چرا چنین کرد .

مطالعه به‌طریقه اول: چون مزدک به‌دروغ خود را پیغمبر می‌نامید و می‌خواست مردم را همراه کند ، انوشیروان عادل همه‌شان را کشت .

مطالعه به‌طریقه دوم: اول اوضاع اجتماعی زمان انوشیروان و ساسانیان و وضع مردم و میانه‌شان با حکومت وقت را بررسی می‌کنیم ، بعد به‌کردار و گفتار و افکار و انگیزه مزدک و رابطه او با ملت می‌پردازیم و آنوقت نتیجه می‌گیریم و قضاوت می‌کنیم . نتیجه‌ای که از چنین مطالعه‌ای به‌دست خواهد

آمد ، برخلاف نتیجه اول خواهد شد. زیرا که مزدك را مردی نشان خواهد داد که انقلابی میهن پرستی بود و به ندای میلیونها مردم فقیر و زجر دیده عهد انوشیروان پاسخ می داد . درینج که در دام ترور انوشیروان گرفتار آمد و کشته شد و نامش را به دروغ پردازی و بی دینی و خیانت بر سر زبانها انداختند .

با چنین مطالعه ای در گذشته و حال یک چیز، یک پدیده و یک شخص حتی می توان آینده اش را هم پیش بینی کرد . مثلاً تخم مرغی را توی آب جوش می گذاریم . با در نظر گرفتن درجه حرارت آب و چراغ و شرایط تخم مرغ ، می توان گفت که پس از مثلاً ده دقیقه سفت خواهد شد ، یا فلان قدر آب با درجه حرارت فلان حتماً بعد از فلان ساعت خواهد جوشید .

اکنون با این مقدمات می توان گفت که مطالعه درست تاریخ یک قوم چگونه باید باشد . مثلاً برای نوشتن تاریخ ایران در عهد انوشیروان باید دید کار و بار مردم آن زمان چگونه بود ، مالیات چقدر بود ، می پرداختند ، چه فکر می کردند ، طبقات مردم از چه قرار بود ، دین و بزرگان دین چه اثری در زندگی مردم داشتند و چیزهای دیگر .

متأسفانه مورخان ایران کتابهای خود را همیشه فرمایشی و مصالحتی نوشته اند و حقایق را وازونه نشان داده اند و به طریقه اول مطالعه کرده اند . مثلاً شرح وقایع زندگی محمود غزنوی را با آب و تاب و جانبداری نوشته اند و اسمش را گذاشته اند تاریخ ایران در عهد محمود غزنوی .

فقط در این چند سال اخیر است که چند کتاب و مقاله تاریخی علمی

و درست درباره گذشته ایران منتشر شده است که باید آنها را قدر نهاد و نویسندگانشان را محترم شمرد. از آن جمله:

۱- تاریخ اجتماعی ایران از آغاز تا امروز در سه جلد بزرگ، تألیف مرتضی راوندی.

۲- حسن صباح، تألیف کریم کشاورز.

۳- مقاله‌های تاریخی نصرالله فلسفی در کتاب «چند مقاله تاریخی و ادبی» و جاهای دیگر.

۴- چندتا از مقاله‌های تاریخی باستانی پاریزی در کتاب «خاتون هفت قلعه» بخصوص مقاله‌ای که در احوال «گنومات» و «مزدک» و دیگران است. و بعضی کتابهای دیگر که فعلا یادم نیست.

«تاریخ» را به اختصار تجزیه و تحلیل کردیم و نشان دادیم هر چه در عالم است، تاریخ (گذشته، حال، و آینده) دارد که پیوسته در تغییر پذیری و تحرك و ارتباط با محیط و اشیاء دیگر است. بعد گفتیم که مطالعه تاریخی باید همه جانبه باشد و به این جا رسیدیم که مورخان ایران در نوشتن تاریخ ایران خیانت و کوتاهی کرده‌اند...

حرفهایی هم داشتیم درباره هدف درس تاریخ از نظر وزارت آموزش و پرورش و چگونگی آن در دبیرستانها.

وضع کتابهای تاریخ کلاسی چگونه است؟

می‌تردید بابتد گفت که در تألیف آنها سخت سهل انگاری و مسامحه شده و مطالعه و تحقیق به طریق یکجانبه و نادرست و غیر علمی صورت گرفته است. برای نمونه سرگذشت «گنومات» را يك بار در کتابهای تاریخ کلاسی

بخوانید و یک بار هم در کتاب «خاتون هفت‌قلعه» نا‌حساب کار دست‌ان بیاید.

آموزش تاریخ در کلاس چگونه است ؟

آیا معلمان تاریخ وقایع و مسائل تاریخی را به صورت دقیق و همه‌جانبه در کلاس مطرح می‌کنند و اصولاً از عهده این کار می‌توانند برآیند یا فقط به قرائت کتاب‌درسی قناعت می‌کنند و از دانش‌آموز می‌خواهند که محتویات کتاب را حفظ کند و طوطی‌وار پس بدهد ؟

بیزاری آقای م. ن. از درس تاریخ خوب نشان می‌دهد که معلم تاریخش چه غلط تاریخ تدریس می‌کند. به جرئت می‌توان گفت که اگر درس تاریخ به صورت صحیحش تدریس شود، رغبت دانش‌آموز را بر می‌انگیزد و ...

اکنون می‌پردازم به وضع معلمان تاریخ و تدریس آن در دبیرستان .
قبلاً این را بگویم که اصولاً معلم خوب حکم‌کیما دارد (اعم از دبیر/ یا آموزگار) . از من نخواهید که چرایش را در اینجا بگویم . در کتاب «کنوکلو در مسائل تربیتی ایران» در این باره مفصل و تقریباً همه‌جانبه بحث شده است .

وسایل آموزش درس تاریخ می‌تواند چیزهایی از این قبیل باشد :
کتاب ، فیلم ، عکسهای تاریخی از آدمها و آثار گذشتگان ، اسلاید ، سخنرانیها ، گردشها و بازدیدهای علمی از موزمها و آثار تاریخی و غیره .
معلم در این میان وظیفه بزرگی دارد و کارش بسیار سخت است . اما اغلب معلمان تاریخ چنان از مرحله پرتد و چنان از تاریخ و وقایع تدریس آن بی‌خبرند که درس آنها عملاً چیزی جز مثنی تاریخ تولد و مرگ و جنگ

و کشتار و فتح و شکست فلان سردار و پیمان پادشاه نیست و فقط به درد این می خورد که چند ماهی ذهن دانش آموز را بیپرده بپسارد و بعد از امتحان آخر سال و گرفتن نمره قبولی فراموش شود و وجه بهتر فراموش شود. و گرنه، دانستن شماره مداحان دربار محمود غزنوی و ازبر کردن مو به موی خونریزها و غارتبای نادرشاه چه گرهی از کار دانش آموزان خواهد گشود؟ در اینجا روی سخن با معلمان خوب تاریخ نیست که خوب در حاجت به گفتن نیست. در دایتهجاست که تاریخ را هم مانند ادبیات و آن یکی درسا سهل گرفته اند و خیال کرده اند هر بابای هر دمبیلی به اعتبار اینکه کاغذ پارهای از فلان دانشکده به هر بامبول و حقه های به چنگ آورده، می تواند به تدریس آن بپردازد. هر وقت هم که متخصص تاریخ پیدا نمی شود، زود دست به دامن متخصصان دیگر رشته ها می زنند و می آورند و ول می کنند نوی کلاس که برو تاریخ درس بگو. اگر این آدم کمی منصف باشد ممکن است بگوید: بابا، من که از رشته تحصیلی خودم چیزی یاد نگرفته ام، چطور می توانم بروم تاریخ بگویم؟ آنوقت است که آقای رییس دبیرستان یا آن کس که معلم میان مدرسه ها قسمت می کند، قافاه بخندد و بگوید: تاریخ هم شد درس؟ این که کاری ندارد. می روی می نشینی پشت میز کلاس. می گویی یکی از بچه ها دو سه صفحه قرائت می کند، عین درس ادبیات فارسی. جمله بعد هم می بررسی و نمره می دهی. برسیدی هم که برسیدی.

همه چیز ما، درست مثل این یکی، فقط ظاهر سازی و محض تشریفات است. برای این است که جلو زبان و حرف مردم گرفته شود و ظاهراً جای ابرادی نماید. به نظر آنها همین قدر که کسی به نام دبیر تاریخ سر کلاس

حاضر شود که صدای دانش آموزان بلند نشود، کافی است . هیچگونه داسوزی
در بین نیست. به ندرت کسی را هوای این کارهاست .

به این حرفها باید کیفیت غلط تدریس تاریخ در کلاسهای تربیت معلم
و دانشسرای عالی و استخدام معلم و نصب رییس فرهنگها و رییس دبیرستانها
و خیلی چیزهای دیگر را هم افزود که هر کدام در لجن مال شدن درس تاریخ
مؤثر هستند. همچنین باید گفت که خیلی دیده شده است که يك معلم خوب
داسوز را يك آقای رییس دبیرستان یا رییس فرهنگ از خود راضی و ظاهر
ساز و خودنما به خاطر بعضی علت تراشی های مسخره و تنگ آور از کار و
کوشش باز داشته و ...

و تا وقتی ترکیب ادارهای فرهنگ و دبیرستانها دگرگون نشده
چنین خواهد بود .

البته دانش آموز که فقط يك زوی سکه را می بیند، به ندرت می تواند
توتوی قضیه را دریاورد و بداند که چطور شده است که خرمهره به جای
گوهر نشسته است .

در بررسی علل عقب ماندگی مدرسه ها و شاگردان عوامل زیر را هم
باید در نظر گرفت : خارج از اندازه بودن تعداد دانش آموزان يك کلاس ،
بی حوصلگی شاگرد و ترکیب و ریخت خاص دبیرستانها که شاگردان را به طرف
بی حوصلگی و بی هدفی و ولنگاری سوق می دهد و عالی ترین درجه ترفی
سواد و دانش و بینش را اخذ نموده ۲۰ می داند و لاغیر، محدود بودن ساعات
درس تاریخ و بی تاثیر کردن آن در معدل قبولی (دقت کنیم که نمره قبولی
۶۵/۰ نمره است) .

اکنون می‌توان با اطمینان خاطر گفت که تنظیم‌کنندگان برنامه درس تاریخ دبیرستانها فقط برای خالی نبودن عریضه، آن هدفهای ذهن پرکن را برای درس تاریخ معین کرده‌اند. چراکه زمینه و ابزار رسیدن به آن هدف‌های اظهارشده، را فراهم نکرده‌اند.

بنابراین برنامه، هدف و تدریس درس تاریخ از روی حسن نیت تهیه نشده است. یادستکم خیلی جاهایش لق است و حکم شتر را دارد که ازش پرسیدند: نوچرا گردنت کج است؟ گفت: کجایم راست است که گردنم باشد!

صادر -
مهدآزادی آدینه
اردیبهشت ۱۳۳۵

علم و هنر

علم عبارتست از دانش انسان از طبیعت و اجتماع و اندیشه. علم این هر سه قلمرو عالم را ضمن مفاهیم و مباحث و قوانین خاص هر يك منعكس میکند. درستی و حقیقت آنها را هم فقط در عمل و تجربه می توان به اثبات رساند. عمل تنها معیار حقیقت است.

علم از فعالیتهای عملی انسانها برای رفع نیازمندیهایشان سرچشمه گرفته و بر همین اساس نیز تکامل یافته است و می یابد. مثلاً احتیاج به تقسیم اراضی در اطراف رودخانه نیل که طغیان می کرد و حدود اراضی را معدوم میکرد، علم هندسه را در مصر قدیم تولید کرد. علم قوانین فرا بزرگتیو، عالم را به اندازه آنها می شناساند و بدین ترتیب آنها بهتر می توانند بر نیروهای طبیعت و اجتماع مسلط شوند و راه زندگی بهتر را بیابند و از رنج کار بکاهند. علم افق دید انسانها را وسعت می بخشد و آنها را از قید تعصبات خشک و کوتاه بینانه رها می کند و يك جهان بینی عمیق و مطابق واقعیت به آنها عرضه می کند.

همانطور که پیش از این گفته شد انسانها ضمن برخورد با طبیعت و محیط اجتماع برای رفع نیازمندیها بر اشیاء و پدیده های گوناگون آنها شناخت حاصل می کنند و با معیار عمل تشخیص می دهند که شناختشان حقیقت است یا خیال باطل. مثلاً می گوئیم یخ بستن جیوه در منتهای ۳۹ درجه حرارت يك حقیقت است، زیرا میتوان عملاً در آزمایشگاه واقعیت آن را نشان داد.

هر شناختی دارای دو جنبه عاقلی و ادراکی است. علم با جنبه ادراکی شناخت سر و کار دارد و هنر به جنبه عاطفی آن می پردازد. به عبارت دیگر هنر شکل انعکاس واقعیت بیرونی است در ذهن بشر در تخیلات هنرمندانه.

هنر با منعکس کردن دنیای محیط در فهم آن به مردمان کمک می کند. هنر ابزار نیرومندی است در خدمت سیاست و اخلاق و تربیت.

از آنجا که در دنیای محیط ما پدیده ها و حوادث گوناگونی روی میدهد، برای منعکس کردن آنها هم در

کارهای هنری روشهای گوناگونی پیدا شده . تنوع در روشهای هنری زاده تنوع در پدیدهها و حوادث طبیعی و اجتماعی است . شعر ، آواز ، تئاتر و موسیقی و سینما و معماری و نقاشی و مجسمه ، از هر کدام به طریق خاص خود واقعیت (اندام هستی) را منعکس میکنند .

هنر همزمان با جامعه بشری در جریان کار برای رفع نیازهای حیاتی زاده شد . هنر ذاتاً و مستقیماً با کار همبسته بود . ارتباط این دو تا امروز نیز حفظ شده است اگر چه بطور غیر مستقیم . هنر حقیقی همواره برای انسانها در زندگی و کارشان هدفی واقعی بوده است . هنر بدیشان در مبارزه با نیروهای طبیعت و اجتماع یاری کرده است ، لذت را برایشان آورده است و در کسب توانایی کار و مبارزه الهام بخش آنها بوده است .

هنر همیشه از چیزی ضرورتی کرده است . ما هرگز و غرضاً و در هنر برای هنر و بیطرفی نداریم و نداشته ایم . هر هنری لازمه اش این است که از چیزی ضرورتی کند . هنر از منافع طبیعی را منعکس کند . هنر آنگونه است که با نمایش و نقی بدویا در بدترین صورتشان قصد دارد که از خوبها طرفداری کند . اسکار و ایوان با خلق زیباییها و شکفتنیای محض و با نکته برداریها و نادر گوئیهای لحن آمیزش در حقیقت به مخالفت کارخانه دارهای

سودجوی عصر خود برخاسته بود که به خاطر سود همه چیز را فدا می کردند و در کارخانه هایشان زیبایی شهرها و باغها را از بین می برد . می بینید که هنر اسکار و ایوان هم به تعبیری باز برای اجتماع بود .

آنچه در این میان هنر منحنطم داریم که به سود طبقات پوسیده و بیگانه اجتماع باز می کند . مثلاً بگیرد هنر اشرافی را که در توجیه زندگی اشرافی و خوشگذرانیهایشان می گویند . از ادبیات خودشان بگیرد آسنانهای علمی شستی را . هنر با نفوذ عمیقی که آثار هنری در عواطف و احساسات مردم می کند . اسلحه های نیرومند به شمار می رود . به همین علت است که هر يك از طبقات اجتماعی می گویند که هنر را وسیله ای کند برای پیش بردن عقاید سیاسی و اخلاقی و دیگر عقاید خود و نیز می گویند که آثار هنری را به نفع خود تفسیر کنند .

مثلاً اشراف و پوآداران بزرگی ، آثار نامور را چنین تفسیر می کنند که چون دنیا پوچ است پس هر گونه تلاشی برای زندگی همین نیز پوچ و بی ارزش است . با این تفسیر فقط آنها در حفظ اشیای ثقیب خود می کوشند . حال آنکه بدانیم نامور با طرح پوچی فقط نخستین قدم را بر میدارد . در قدمهای بعدی مسائل عصبان بر بند پوچی و طرح زندگی بهتر را به میان می کشد .

چنگیز بر آتی

شعر و اجتماع

مسألة هنر و سیاست بی شك مسأله مهمی است. از هر چند سخن بگوییم باز سر همین مطلب بر می گردیم و هرگز هم تا حد صراحت نمی رسیم. به نظر من گره این مشکل به دست شاعران گشوده می شود. گمان نمی کنم بشود در این مورد دستورالعملی به آنها داد. شاعران گزیری جز این ندارند که شعر خوب به ما عرضه کنند. اما معیار شعر خوب چیست؟ و چگونه می توان به دستش آورد؟ خواهید گفت: تنها راه درست برای یافتن چنین معیاری اینست که وجه مشترك تمام اشعاری را که تا امروز به عنوان شعر خوب شناخته شده اند، جستجو کنیم. تا آنجا که من می دانم وجه مشترك شعرهای خوب اینست: شعر خوب غیر از تأثیر و رنگ و بویی که از اشعار خوب پیشین پذیرفته است، از جهتی هم دارای ارزشی است مافوق همه آنها: در يك شعر خوب می توان تأثیر و انعکاس جنبشهای فکری معاصر را یافت و علاوه شعر با قدرتی که دارد به این افکار صراحت و عمق و غنای بیشتری می بخشد. يك شعر خوب علاوه بردارای بودن جنبه هایی که آنرا در سطح بالائی از ذوقهای پست قرار می دهد، نمونه باارزشی است از دید و برداشت انسانی، طرح، موضوع، بیان و فکر. يك شعر خوب از خواستها، رنج و شادبهای تازه اجتماعی که در طلب حقوق

خود است سخن می گوید ، به صراحت یا به کنایه ، پراکنده و یا یکجا ،
شعر خوبد راه زمان خود و اجتماعی را که در آن زندگی می کند به اندازه
يك سیاستمدار ، حتی گاهی بیشتر و بهتر از او ، می شناسد .

باید گفت چنین شناسایی قالب و فرمول بخصوصی نمی تواند داشته
باشد که به درد تمام دورانها بخورد . از اینجاست که گفته می شود يك شاعر
خوب باید خواستهای رهبران و سیاستمداران را درست مثل همه هموطنان
دیگرش بداند و احساس کند و در ترویج آنها بکوشد .

يك سیاستمدار خواه ناخواه بیشتر ، از يك شاعر انتظار همفکری
دارد تا از يك معمار ، موسیقیدان ، دوزنده و کفاش ، چرا که شعر گذشته از
هر چیز ، کلام است و کلام قطعی ترین ابزار انتقال فکر به دیگران است .
فکر زاینده هر چه باشد - چنان که گروهی از متفکران بر آنند که اثر و
انعکاس مسلم محیط خارج است - بیشتر و بهتر از همه بوسیله کلام منتقل
می شود .

سختی کار اینجاست که يك سیاستمدار که مثل دیگر هموطنانش
پشت میز مدرسه نشسته ، سخنان و گاه آرزوهای سرکوفته ای دارد خارج از
هنر شعر و شاعری . او شاعری را که خود نمی پسندد یا نمی فهمد و بر او
رشک می برد ، با شمشیر بران سیاستش می تواند دونیم کند .

شاعر نیز مجبور است با آگاهی و کیل مدافع خود باشد . در حالیکه
يك شاعر خوب با این که مجبور است خواستهای مردم را مثل دیگران دریابد ،
نمی تواند در کار هنری اش از هر کسی دستور کار قبول کند . می گویم در کار
هنری اش ، و گرنه در مسائل عقیدتی و اینها شاعر هم می تواند مثل هر

روشنفکری طرفدار جمعیت یا ایده‌ثولوزی خاصی باشد. امروزه دیگر هر شاعر خوبی می‌خواهد به نحوی با سخن و شعرش قاتی جنبشهای اجتماعی و مسائل سیاسی شود.

آن کدام شاعر بزرگی است که به حادثه‌ها و خیرهای روزنامه‌ها بی‌اعتنا مانده باشد و مثل یک کارمند بازنشسته به گوشه‌دنجی کشیده شده باشد و به این قناعت کند که آثار بی‌بو و خاصیتی پس بدهد؟ اشعارش، چیزی در ردیف اشیای تفنی و لوکس وزینتی باشد؟

در این صورت شاعری که اجتماع انسانها را سرخود ول می‌کند - در عصری که انسانها برای نوسازی زندگی به پا خاسته‌اند و با فهم تازه‌ای در پی همبستگی هستند - توجه چه کسی را جلب خواهد کرد؟

دیگر گذشت آن روزهایی که شعر تنها برای تفنن بود و چیزی در ردیف مزه بساط عرق و غیره و در حاشیه ساز و مزقان و مجالس و برنامه‌هایی از نوع «گلپای جاویدان» و اینها. ما شاعری را نمی‌خواهیم که آرزو کند «کاش ماهی سرخ رنگ توی بطری عرق بودم!» و همین‌جا توقف کند و چشم‌پایش را به تمام پستیها و آلودگیها و حوادث دیگر دور و برش کور کند. همچنین شاعری را لازم نداریم که امروز به‌طور سطحی دم از «یأس و پیداد» می‌زند و فردا که پای عمل به میان آمد خود را به کوچه‌ علی‌چپ می‌زند گویی که آب از آب تکان نخورده.

راستی که شعر خوب هرگز مرتکب این کثافتکاریها نشده است.

با این همه مسأله اساسی شعر جنبه هنری آن است. شاعر اگر

هنرمند نباشد ، نمی‌تواند شعرش را باوجود دارا بودن مضمون زیبا میان مردم ببرد و جاودان کند .

خارصه آن‌که تنها سخنگوی فکر و عقیده‌ای خاص است و به خیالش که «شاعری» هم بلد است و قضیه هنر و اینها هم چیز سهل و ساده‌ای است ، نه به درد سیاست می‌خورد و نه به درد هنر و شعر .

شاعر هم اگر می‌خواهد دوشادوش مهندس ، دکتر ، مرد سیاسی و معلم به اجتماع خدمت کند باید ره‌روز سیاست و ظرایف هنر خود را به اندازه آنان بداند و به کار برد . به چه درد می‌خورد شاعر و راج می‌فرهنگ و ناآگاه از تکنیک که از دعوای به حقی بازبان الکنش دفاع کند ؟

مهدآزادی آدینه
نیر ۱۳۳۵

ادبیات کودکان

سخنی درباره کتاب آوای لوملان

دیگر وقت آن گذشته است که ادبیات کودکان را محدود کنیم به تبلیغ و تلقین نصایح خشک و بی پرو و برگرد، نظافت دست و پا و بدن، اطاعت از پدر و مادر، حرف شنوی از بزرگان، سروصدا نکردن در حضور مهمان، سحر خیز باش تا کامروا باشی، بخند تا دنیا به رویت بخندد، دستگیری از ینوایان به سبک و سیاق بنگاههای خیریه و مسائلی از این قبیل - که نتیجه کلی و نهایی همه اینها بیخبر ماندن کودکان از مسائل بزرگ و حاد و حیاتی محیط زندگی است. چرا باید در حالی که برادر بزرگ دلش برای يك نفس آزاد و يكدم هوای تمیز لگت زده، كودك را در پيله‌ای از خوشبختی و شادی و امید، بی اساس خفه کنیم؟ بچه را باید از عوامل امیدوار کننده الكی وست بنیاد ناامید کرد و بعد امید دگر گونه‌ای بر پایه شناخت واقعیت‌های اجتماعی و مبارزه با آنها را جای آن امید اولی گذاشت.

آیا كودك غیر از یاد گرفتن نظافت و اطاعت از بزرگان و حرف شنوی از آموزگار (كدام آموزگار؟) و ادب (كدام ادب؟ ادبی که زورمندان و طبقه غالب و مرفه حامی و مبلغ آن است؟) چیز دیگری لازم ندارد؟

آیا نباید به كودك بگوئیم كه در مملكت تو هستند بچه‌هایی كه رنگ گوشت و حتی پنیر را ماه به ماه و سال به سال نمی بینند؟ چرا كه عده قلیلی دلشان می خواهد همیشه «غاز سرخ شده در شراب» سر سفره شان باشد.

آیا نباید به كودك بگوئیم كه بیشتر از نصف مردم جهان گرسنه اند و چرا گرسنه شده اند و راه بر انداختن گرسنگی چیست؟ آیا نباید درك علمی و درستی از تاریخ و تحول و تكامل اجتماعات انسانی به كودك بدهیم؟ چرا باید بچه‌های شسته رفته و بی لك و بیس و بی سرو صدا و مطیع تربیت کنیم؟ مگر قصد داریم بچه‌ها را پشت و پشیمانترین مغازه‌های لوکس خرازی فروشیهای بالای شهر بگذاریم كه چنین عروسکهای شبکی از آنها درست می کنیم؟

چرا می گوئیم دروغگویی بد است؟ چرا می گوئیم دزدی بد است؟ چرا می گوئیم اطاعت از پدر و مادر پسندیده است؟ چرا نمی آئیم ریشه‌های پیدایش و رواج و رشد دروغگویی و دزدی را برای بچه‌ها روشن کنیم؟

كودكان را می آموزیم كه راستگو باشند در حالی كه زمان، زمانه است كه چشم راست به چشم چپ دروغ می گوید و برادر از برادر در شك است و اگر راست آنچه را در دل دارد بر زبان بیاورد، چه بسا كه از بعضی ددسرها رهایی نخواهد داشت.

آیا اطاعت از آموزگار و پدر و مادری ناباب و نفس پرست كه هدفشان فقط راحت زیستن و هر چه بیشتری در دسر روزگار گذرانند و هر چه بیشتر پول

در آوردن است، کار پسندیده‌ای است؟

چرا دستگیری از بینوایان را تبلیغ می‌کنیم و هرگز نمی‌گوییم که چگونه آن یکی «بینوا» شد و این یکی «توانگر» که سینه جلو دهد و سهم بسیار ناچیزی از ثروت خود را به آن بابای بیتوا بدهد و منت سرش بگذارد که آری من مردی خیر و نیکوکارم و همیشه از آدمهای بیچاره و بدبختی مثل تو دستگیری می‌کنم، البته این هم محض رضای خداست و الا تو خودت آدم نیستی.

اکنون زمان آن است که در ادبیات کودکان به دو نکته توجه کنیم و اصولاً این دو را اساس کار قرار دهیم:

نکته اول: ادبیات کودکان باید پلی باشد بین دنیای رنگین و بیخبری و در رؤیا و خیالهای شیرین کودکی و دنیای تاریک و آگام غرقه در واقعتهای تلخ و دردآور و سرسخت محیط اجتماعی بزرگترها. کودک باید از این پل بگذرد و آگاهانه و مسلح و چراغ به‌دست به دنیای تاریک بزرگترها برسد. در این صورت است که بچه می‌تواند کمک و یار واقعی پدرش در زندگی باشد و عامل تغییردهنده مثبتی در اجتماع را کند و مردم فرو رونده. بچه باید بداند که پدرش با چه مکافاتنی لقمه نانی به‌دست می‌آورد و برادر بزرگش چه مظلوم وار دست و پا می‌زند و خفه می‌شود. آن یکی بچه هم باید بداند که پدرش از چه راههایی به‌دوام این روز تاریک و این زمستان ساخته دست‌آدمها کمک می‌کند. بچه‌ها را باید از «عوامل امیدوار کننده» سست بنیاده، ناامید کرد.

بچه‌ها باید بدانند که پدرانشان نیز در منجلاب اجتماع غریق

دست و پا زنده‌ای بی‌نی نیستند و چنان‌که همهٔ بچه‌ها به غلط می‌پندارند ،
پدرانشان راستی راستی هم از عهدهٔ همه‌کاری بر نمی‌آیند و زورشان نهایت
به زنانشان می‌رسد .

خلاصهٔ لازم و نکتهٔ دوم ، باید جهان بینی علمی و دقیقی به بچه
داد ، معیاری به او داد که بتواند مسائل گوناگون اخلاقی و اجتماعی
را در شرایط و موقعیت‌های دگرگون شوندهٔ دایمی و گوناگون اجتماعی
ارزیابی کند .

می‌دانیم که مسائل اخلاقی از چیزهایی نیستند که ثبات دایمی داشته
باشند. آنچه يك سال پیش خوب بود ممکن است دو سال بعد بد تلقی
شود . کاری که در میان يك قوم یا طبقهٔ اجتماعی اخلاقی است و ممکن است
در میان قوم و طبقهٔ دیگری ضد اخلاق محسوب شود .

در خانواده‌ای که پدر همهٔ در آمد خانواده را صرف عیاشی و
خوشگذرانی و قمار بازی می‌کند ، و هیچ اثر تغییر دهنده‌ای در اجتماع
نقدارد و یا سدرهٔ تحول اجتماعی است ، بچه ملزم نیست مطیع و راستگو
و بی‌سر و صدا باشد و افکار و عقاید پدر را عیناً قبول کند .

دیداری از روستاها

کو خالی

دهی در شوره زار

يك نغلر

يك و جب زمین شخم زده میان جلگه‌ای تا کنار دریاچه شور دست نخورده، دو گاو و مردی، که کار نکرده خسته شده، کنارشان خوابیده، اولین چیزی بود که از کو خالی دیدیم. دهی است در جنوب غربی دریاچه اورمیا (رضائیه). زمینش مال دو تا آدمی است اهل شیشوان (تزدیکبهای مراغه) که هر کدام نصف دهی‌های دیگری را هم دارند در جاهای دیگر که با این دستاویزهای سست از کمند زمان دربروند.

همه‌اش ۳۴ خانوار دارد با ۲۰۰ تا آدم فوقش. خانه‌ها بدندرت‌دری دارند. دیوارهای کوتاه خاندها بدزور می‌توانند میان کوچه و حیاط فاصله باشند. همان‌طوری که بیخیال داری می‌روی گشتی درده بزنی يك مرتبه از حیاط خانه یکی سر در می‌آوری که زنی دارد نان می‌بدد به شور و بومی‌گردی و شرمساری...

خانه‌ها چینهای است و بدندرت‌ازخشت. نمونه‌های تکامل یافتشان

تلا می‌شود در زاغدهای نهران دید.

بلندترین ساختمان مال مسجد است باستونهای چوبی اش . يك سر
و گردن از خانه های مردم بلندتر است و در ماههای محرم و رمضان درش را باز
می کنند و ملایی از خانقاه می آید و ذکر مصیبتی و دوباره برمی گردد به
ده خودش .

«اجاق» هم دارد : زیاده نگاهی پایبندتر از حد يك امامزاده . پنجشنبه ها ،
بخصوص در فصل پاییز ، زن و مرد از دهبای اطراف می آیند برای زیارت و
قربانی . دو تا قبر بدون سنگ قبر . در خود دهم نمی دانند صاحبان شان کیستند .
اما مرادشان را حتماً نمی گیرند . و از این نوع زیارتگاهها در این دوروبر
فراوان است که بد جای اولیای امور کاری کنند و مراد می دهند .

کار و بار

تنها گندم می کارند چون فکرشان باید کرد که خر بوزه آب است و اگر
با داد بعد از برداشتن خرمن جالیزهندواندای هم دارند . با اینحال بطوری
که می گفتند تا کتون گندمشان آنقدر نبوده که شکمشان را تا آخر سال سیر
نگهدارد و مجبور شده اند از جاهای دیگر بخرند .

۷ درخت بادام که میوه شان را سر م زده . ۳ درخت سنجد و ۴ پید و
چند تا تبریزی دور استخر لجن گرفتند و دیگر هیچ . در کنار دریاچه بی آبی
بیداد می کند . تا دو سال پیش قنات از بی دایر بود و حالا آن هم خوابیده و
خود دهاتیها مجبور شده اند آستین باز کنند . چاه هزار تومان مایه بیرونند
و دو حلقه چاه بزنند بامو تورهایش که یکی را دیدیم مال کارخانه لستر بود .
۲۲ متر کنده اند ولی ۵/۶ ساعت که - بریزد آب چاه تمام می شود و باید
سیر کرد تا قطره قطره جمع شود .